

گُت (مذ.)، گُت (مٹ.): گُت س. = لال، گُنگ، ساکت: لال شدن، گُنگ شدن، ساکت شدن؛ بنا کھف-اند مو زف گُت سَت = دفعتن زبان من لال شد؛ یو پے و م تهخ نول ارد گُت سَت خو، ربد = او تا رسیدن به نوک آن سنگ لال شد و ماند.

گُج، ج. گُجین = بزغاله (نر). م. گُج. **گُج =** بزغاله (ماده). م. گُج. **گُج-بوست (مذ.)، گُج-بوست (مٹ.) =** پوست بزغاله.

گُج-تهڑیج = بز کش. **گُج-تیزد =** بز کشی. **گُجک =** بزغاله خورد (ماده). م. گُجک. **گُجکی =** بزغاله خورد (نر). م. گُجک. **گُج-وهرگ =** بزغاله و بره. **گُج ۱ =** خریطه پوستی، مشک.

گُج ۲ = تر، نمناک؛ و هذ تو مهسے پین پن ~، مگم قاق سبب ات، تهم پینخ ام = آن چموس های تو تر استند، مگم خشک شوند، بعدن بیوشم؛ ~ گهبنتاو، ~ ستاو = تر شدن؛ پندیدن؛ دے چهل اردت تپود خو، تو پینخ پن ~ گهبنست = تو در لای و گل دویدی و چموس های تو تر شدند. **گُخ =** صدا برای راندن بز؛ اه قز، گُخ! = ای بز، برو! م. جُبن.

گُدا = یکجا؛ گد چیداو = یکجا کردن؛ گد ستاو = یکجا شدن. **گُدا =** گدا.

گُدایے گهر = گدایی گر. **گُدایے =** گدایی. **گُدک، گُدیک =** گوسفند؛ یے ~ وهرگ مو-رد دهک = برایم یک گوسفند بده. **گُدک =** بب. گُدک.

گُد-ود = گد و ود، بی نظم، گیچی. م. خبج-وہجک. **گُذار: آزار-ات گُذار =** آزار و شکایت؛ آزار-ات گُذار چ. = آزار و شکایت ک؛ پے مو آزار-ات گُذارمہک = از من آزار و شکایت نکن.

گُذاره، گُذرون = گذاره، گذران؛ وپف ~ مال تے قُد = گذران شان بالای چارپایان شان بود؛ گُذاره چ. = گذاره ک؛ ذو-اره مپت-پن فا اک-دے-تیر گذاره چود = دو-سه روز همینطور گذاره کردند؛

گارذ = بودنه.

گاز، گازک، گازک = چمن. م. فازهک. **گامو، گامو =** بالاپوش پوستی (از پوست گوسفند). م. پوستین، گبل. **گاو گم =** غروب. **گاو مپین =** گاومیش.

گاو-تورے = ترسو؛ یہ گاو-تورے یث غهخ، تر آدم خبز نہ یادد = آن دختر ترسو است، نزد آدم نمی آید.

گاو-خونہ = گاو خانه برای گوساله (در داخل خانه)؛ ار گاو-خونہ پین ذو شیک = در گاو خانه دو گوساله استند؛ شج ته ار چید درون گاو-خونہ نہ مازبن = حالا در داخل خانه گاو خانه جور نمی کنند.

گاو دمک = گل ماهور، خرگوشک یا بوصیر (نام علمی: *Verbascum bactianum*) نام یک سرده از تیره گل‌میمونیان است. گلی است خاص در منطقه آسیا و اروپا و مدیترانه. این گیاه دارای حدود ۳۵۰ گونه در جهان است، که حدود ۴۰ گونه آن در ایران است و تعدادی از این گونه‌ها بومی ایران هستند. پراکندگی این گیاه در غرب و شمال غربی ایران بیشتر است. استفاده از این گیاه و روغن آن از قدیم در طب سنتی برای معالجه سرماخوردگی، آنژین و برونشیت، و تسکین حالت‌های عصبی، اضطراب، اختلال‌های ضربان قلب و ناراحتی‌های معده و همچنین درد مفاصل و بهبود زخم‌ها و سوختگی رواج داشته است. وپ.

گاوے = چاق؛ اه-را یو دوند ~ گهبنچ = ای برادر او آنقدر چاق شده است. **گایے =** گاهی.

گبرون، گبرور = گبرور نام پارچه قدیمی ساخت بدخشان افغانستان است که شباهت به قناویز (اطلس) دارد.

گپ دُون، گهپ دُون = گپ شناس، پر حرف. **گپ دُونے، گهپ دُونے =** فصاحت، پر حرفی.

باغدارین خو باغ تئت گُذرون کِنبن = باغداران
با باغ خود گذران میکنند.

گُذَر ۱ = گذر، راه؛ وهذبَن وَم گُذَر تے نَرجهد =
آنها از آن گذر گذشتند؛ بَنخ تے پارذند وُز
فهرذیم، اما گُذَر نه فهم اُم = من از طریق آب
گذشته میتوانم، اما گذر را بلد نیستم.

گُذَر ۲ = زندگی، روزگار؛ وِبف ~ بشهَند قُد =
زندگی شان خوب بود؛ مو گُذَر مو قُرا تے =
روزگار من بالای برادرم است (به معنی اینست
که به کمک برادرم زندگی خود را سپری
میکم).

گُذَر شِناس = گذر شناس، رهنما؛ بِنناوهر مه قُنت،
گُذَر شِناس قے = آباز نباش، اما گذر شناس
باش (مثل).

گُذَرگا = گذرگاه.

گُذِشْتَه = گذشته.

گُراز = بی حد بزرگ، کلان؛ وُز اُم یے دُونداز
~ وورج وینت = من یک گرگ بی حد کلان را
دیدم. م. غُله، غُله؛ کتَه، کتته؛ خارا.

گُرمِچَک = بب. گُرمِچَک.

گُرد زُونے، **گُرد زُونے چیداو**، **گُرد زُونے**
نِستاو = به زانو نشستن.

گُرد ۱ = گرد؛ وے خُدارج گُرد فُکه جای تخیرم
سُت = گرد آسیاب در همه جا پاشان شده است؛
۲- رد پا، درک، خبر؛ وے ند وے ~ نه قُد =
درک او نیست؛ خُوند اُم بِنکود، وے گُرد اُم نه
قود = هر قدریکه او را پالیدم، خبری از او
نیست.

گُردا-گُرد = گردا-گرد.

گُردِبن = بب. گُردِبن.

گُردِبن = گردش.

گُردِبنّا، **گُردِبنّها** = ماجرا ها؛ اه-را وُز اُم خُوند ~
وینچ = بلی برادر، من چقدر ماجرا ها را دیدم.

گُرداَب = گرداب.

گُردَک = گره موی در آخر گیسو ها (پِچَک-
braid)؛ وُز اُم خو کهل پے پِچَک وِفت خو،
دَد اُم ~ داد = من موی خود را بافتم و بعد گره
زدم.

گُردَن = بب. گُردهن.

گُردَنداج (گُردَن+تاج) = تاج گردن (سینه چی)؛
یگُون وقت بے یُغ ات چَپر، خُوند بِنیچ مهک ارد
~ وِبذبن خوخاج نهرم بن = یگان وقت بدون یوغ
و چپر در گردن چندین گاو بعوض سینه چی تاج
گردن بسته میکنند و خرمن را میدهند.

گُردَنک ۱ = گردنه، گردنه ناحیه‌ای از خط‌الرأس
کوه است که کمترین ارتفاع را نسبت به دو قله
دو طرف آن دارد. برای گذشتن از یک سمت
رشته کوه به طرف دیگر معمولاً باید از گردنه‌ای
گذشت. به سخن دیگر پایین‌ترین نقطه تماس
میان خط‌الرأسهای دو کوه را گردنه می‌خوانند.

در دو سوی گردنه عموماً دو دره از هر دو
سوی کوه سراریر می‌شوند که به موجب آن
گردنه دیسه‌ای همانند زین اسب پیدا می‌کند. وپ.
بِت خو، وے ~ اند گهِنست اری = او آمد و از
گردنه کوه بطرف پاهین برگشت.

گُردَنک ۲ = نا تمام، نیم کاره؛ **گُردَنک چ** = نا
تمام رها ک.، نیم کاره ماندن؛ وے چیدبن ~ چود
خو، یو رِبد = آن خانه را نا تمام رها کردند.

گُردَنے ۱ = گردنی.

گُردَنے ۲ = پوست از گردن (گاو).

گُردُون = حرکت چرخشی؛ **گُردُون چ** = حرکت
چرخشی ک.؛ خُدارجے ~ چود = آسیاب را به
چرخش آورد؛ **گُردُون دُند** = چرخش دادن؛
گُردُون قیداو = به چرخش آوردن؛ دهذ
افتابوسین (بسپن) ته فا سحر ~ ذے بِن = آن بس
ها صباح باز چرخش میدهند؛ ۲- حلقه، گردش
حلقوی؛ نو ~ اُم ژنبت = من دو حلقه دویدم؛ ۳-
دفعه، مرتبه؛ ارهی ~ بن مو-تے فِرِپیت = آنها
سه دفعه نزد آمدند؛ ۴- قسمت دوم کلمه مغلق،
مثال. جای- **گُردُون** = جای گردان (نقل مکان)؛
رو- **گُردُون** = رو گردان.

گُردُونک = چرخش؛ ~ دے-رد ژاز = بدورش
چرخش کن.

گُردَه نَرمه = نرمه نان.

گُردَه بیچ = آرد برای نان.

گُردَه = نان.

گُردَه-پِخِچ = نان پز.

گُردَه-پِنخت = نان پختن.

گُردَه-خید = نان خوردن.

گَرْدَهَن = گردن؛ و هذبن ~ تر ~ وئبنت = آنها گردن به گردن افتادند (آنها با هم بغل کشی کردند)؛ یو بنیج ڈاد چے ~ = آن گاو به گردن افتاد؛ کِنَبِت نه کِنَبِت، پد تمه پے ~ = بکنید نکنید، اینکار به گردن شما است. م. مهک.

گَرْدُون = قسمت دوم کلمه مغلق، مثال. سر گردون = سرگردان، نگران.

گَرْدِنَتَاو = گرداندن.

گَرْدِنَبِیج = گرداننده.

گِرَزَبِن = دلتنگی، رنج و غذاب، گریه و ناله؛ تو یخ وے وخت اس گِرَزَبِنے خو چار پیر سَت = خواهر تو در آنوقت بخاطر دلتنگی برای شوهرش پیر شد؛ گِرَزَبِن چ. = دلتنگ شدن، گریه و ناله کردن. م. گِرَزَک، نالهن، نَلَعَبِن.

گِرَزَک = رنج و غذاب، گریه و ناله؛ یه تو ~ دَقَت نِسَت، اچَت و مِ طلهپتاو مه رمے = او (مٹ). پروای رنج و غذاب تو را ندارد، هیچوقت به خواستگاری او روان نکن؛ یو غذه پس وم غهخت اس ژبوچِن گِرَزَک کِنَبِت = آن بچه از خاطر عشق آن دختر در عذاب است. م. نالهن، نَلَعَبِن، گِرَزَبِن.

گِرَزَسَت = ۱- صدای گِرَزَسَت؛ دَم پَلاو ~ غَل نه ببذج = صدای گِرَزَسَت پلو هنوز گم نشده؛ ۲- درد و غم؛ و م موم پُخ مود خو، و م جون شیچ وے جهت ~ کِنَبِت = بچه مادر کلانم مرد، حالا بخاطرش درد و غم دارد.

گِرَو = محور (درب، دروازه)؛ مو دقے ~ قُرَبِت = محور دروازه من شکست. م. مَرَعَاک.

گِرَسَت = تیز، سریع، با سر و صدا؛ به موتر ~ نَرَجهد = آن موتر سریع گذشت.

گِرَسَنه گے، **گِرَسَنه گے** = گرسنگی. م. مَرِخُونَجے، گَبِنه گے.

گِرَسَنه، **گِرَسَنه** = گرسنه. م. مَرِخُونَج، گَبِنه.

گِرَبِنَم = کوره برای زغال و پختن ظروف سفالی، گرمی بی حد.

گِرَفَتار = گرفتار.

گِرَفَتَه = بخیل، حریص؛ یو لپ ~، یے -چے -رد- ته یے چیزت نه -ده کِنَبِت = او یک آدم بخیل است، برای کسی هیچ چیزی نمی دهد. م. خَس، خَسِیس، دوم.

گِر = یکی پی دیگر؛ و هذبن ~ دبذ ار باغ = آنها یکی پی دیگر در باغ داخل شدند.

گِرْگَمِبَه، **گِر** - **گِر** = توده مردم، یکی پی دیگر.

گِرْگَنوَبِنَه = اطراف، دور و بر.

گِرْگَنَه = مشکلات، سرگردانی؛ تو ~ کُل نه سَت = سرگردانی تو خلاصی ندارد؛ گِرْگَنه چ. = ۱- سرگردانی کردن، ۲- پالیدن؛ خُوند گِرْگَنه - م چود ادے، نه فِرود اُم خو قارچ = هر قدر اسپ خود را پالیدن، نیافتم؛ خو چید لهکین خو، ~ کِنَبِن = خانه خود را می مانند و سرگردانی میکنند؛ آدم بیکاره قَد، سَوَد پس دپفت ~ کِنَبِت = آدم بیکار باشد، برود پشت آنها سرگردانی کند.

گِرْم رَوی، **گِهْرَم رَوی** = خوبرو، خوش تیپ، خوش قیافه.

گِرْم = اشتیاق، تمایل.

گِرْمَاف = زخم در پشت اسپ، تب (مریضی).

گِرْمَافه، **گِرْمَافه-یٹ** = زود، تیز.

گِرْمِچَک، **گِرِچَک** = جوش (اکنه) در روی و بدن.

گِرْمَبِن = گرمی.

گِرْم-گِرَک = چرک، آبسه؛ مو اَنگَبِت ~ سَت = انگشت من آبسه کرد؛ گرم-گِرَک چ. = چرک ک.، آبسه ک.

گِرْمے = گرمی.

گِرِنَافَک، **گِرِنَافَک** = درد دور ناف؛ آدم ~ خه سَوَد، وے میذ پِنَبِن = وقتیکه آدم را درد دور ناف میگیرد، کمر او را ماساژ میدهند.

گِرِنَگ = مات و مبهوت.

گِرَو، **گِرَو** = ۱- گروه، گروپ؛ تر مَاش ~ خو کِن = خود را در گروه ما شامل کن؛ ۲- گروه، خاندان، تیره؛ دهڈ قدم شاه گروه ببِن بشهند مردم = گروه قدم شاه مردمان خوب استند؛ تو-ت اس چے ~؟ = تو از کدام گروه استی؟؛ خُبِت یه اس مَوْنِبِن گروه = او (مٹ). خودش از خاندان مانین است.

گِرَوَم = گرام.

گِرِبِیون = گریبان.

گِرِپز = گریز.

گِرِپزِپا = فراری.

گَرپزون، گَرپزون = گریزان.

گرے = گره.

گریه: گریه-ت ناله = گریه و ناله. م. نهوه، نهوبس.

گزامبر، گزئبر = انبور؛ سیمچین وسیله‌ای مکانیکی است که به منظور قطع کردن و بریدن سیم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. بازوهای برنده تیغه و ۷ شکل قیچی‌های سیم بر چون از دسته خیلی کوچکتر هستند، به عنوان اهرم میزان قدرت برندگی این نوع قیچی‌ها را دو چندان کرده‌اند. وپ.

گزدود، گزدود دند = آزار و ازیت (دادن).

گزه ۱ = پایه تفنگ.

گزه ۲ = قدم پهن، دراز.

گزک ۱ = آبسه، آبله؛ ورم؛ گزک چ. = آبسه کردن، ورم کردن. م. زغار.

گزک ۲، گزک-دارگ = چوب برای کشش پایه.

گزنده = گزنده.

گزین، گزین انجیفاو = عزم (کردن).

گزین = قصد، نیت؛ خو ~ انجیفاو = قصد کردن؛ پد خو گزینے انجوفج رخیستاو-ارد = او قصد فرار دارد؛ پد فا تر فجة خو ~ انجوفد = او باز قصد رفتن به بیرون دارد؛ گزین دند = دویدن؛ تر وے فچ ام ~ ذاد ادے، یے درازت سپن یم اندی = دویدم بیرون که در آنجا یک آهن دراز انداختگی است.

گژدم، گژدم = گژدم.

گژدمک = نوع جراب با تصویر گژدم.

گژموره، گژموره = گل مژه (به انگلیسی: Stye) التهاب حاد غده‌های چربی در انتهای مژه به علت عفونت باکتریایی است. گل مژه، بیماری شایعی است که می‌تواند افراد را در سنین مختلف گرفتار کند. گل مژه به صورت یک توده متورم، حساس و دردناک و قرمز رنگ در نزدیکی لبه پلک ظاهر می‌کند. این توده در حقیقت یک آبسه کوچک است که در اثر عفونت یا التهاب مژه‌ها یا غدد ترشح‌کننده چربی پلک ایجاد می‌شود. تماس دست آلوده با چشم و التهاب لبه پلک از عوامل مهمی هستند که باعث بروز گل مژه می‌شوند، همچنین تجربیات نشان می‌دهد

که سرمایه هوا در ایجاد گل مژه تأثیرگذار است. علائم و نشانه‌ها: ۱- احساس سنگینی و درد پلک؛ ۲- ایجاد یک توده برجسته قرمز رنگ دردناک در لبه پلک سوزش و خارش و اشکریزش؛ ۳- خروج موری ترشحات چرکی از گل مژه؛ ۴- تاری دید: تاری دید از عوارض معمول گل مژه نیست اما اگر گل مژه نسبتاً بزرگ باشد با فشار روی قرنیه باعث ایجاد آستیگماتیسم و تاری دید می‌شود. درمان: اکثر گل مژه‌ها ظرف چند روز به تدریج بهبود می‌یابند و مشکل خاصی ایجاد نمی‌کنند. در چند روز اول، استفاده از کمپرس گرم باعث تسکین درد می‌شود و ممکن است به سرباز کردن گل مژه و تخلیه ترشحات چرکی کمک کند. ماساژ ملایم هم به تسکین درد و تخلیه ترشحات کمک می‌کند. ماساژ کمپرس گرم را می‌توان روزی ۳-۴ بار انجام داد تا ترشحات تخلیه شود و گل مژه بهبود پیدا کند. هرگز سعی نکنید گل مژه را بترکانید. اگر پس از چند روز گل مژه بهبود پیدا نکرد حتماً به چشم پزشک مراجعه کنید. چشم پزشک می‌تواند در صورت لزوم با یک جراحی کوچک گل مژه را تخلیه کند. تخلیه گل مژه با بی‌حسی موضعی با استفاده از قطره بی‌حس‌کننده انجام می‌شود و گل مژه از سمت پشت پلک تخلیه می‌شود. در گل مژه‌های معمولی استفاده از قطره‌های آنتی‌بیوتیک یا آنتی‌بیوتیک خوراکی فایده‌ای ندارد. اما در بچه‌های کوچک یا افرادی که گل مژه‌های شدیداً ملتهب دارند ممکن است لازم باشد با نظر چشم پزشک آنتی‌بیوتیک خوراکی برای جلوگیری از گسترش عفونت به بقیه پلک و قسمت‌های مجاور استفاده شود. هم چنین برای درمان می‌توان از یک پماد چشم مخصوص گل مژه نیز استفاده کرد. وپ.

گبنت = برگشت؛ تو-رد سیله برگبنت لوف ام = برایت سیلی برگشت تبریک می‌گوییم؛ گبنت چ. = برگشتن.

گبنته = گشته، سیل؛ وے قته کو چهی ~ قُد = کی همراهی او گشته بود؟؛ گبنته س. = گشتن، سیل کردن، دوست شدن، ملاقات کردن (باکسی)؛ یو

پات بنساح رزین قنّے ~ سُنْت (فلک.) = او همراهی دختر پاد شاه میگشت.

گُنْبِجے فیر = بب. گُنْبِجے فیر.

گُنْبِجے-گَرْدُون، گُنْبِجے-گَرْدُون = زیگ زاگ، کج و معوج، دارای پیچ و خم؛ گُنْبِجے-گَرْدُون پوند، گُنْبِجے-گَرْدُون پوند = راه زیگ زاگ، راه کج و معوج، راه دارای پیچ و خم.

گُنْبِنگے = گشنگی.

گُنْبِنه = گشنه.

گُنْبِنِیخ، گُنْبِنِیخک = جواهرات به مانند گل سینه؛ گُنْبِنِیخک ببین نُقره ببین، سفّخ مابین یه = گل سینه بیشتر از نُقره است و در بین مهره ها آنرا می مانند.

گُنْبِنِیخ = گشنیز نوعی سبزی با نام علمی «*Coriandrum sativum*» است. این گیاه بومی در جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا است و ارتفاع آن تا نیم متر هم می رسد. اغلب گشنیز تولیدی ایران که حدوداً ۶۵ درصد کل کشور است، در شهرستان نهاوند استان همدان و بقیه در شهرستان هایی نظیر اقلید برداشت می شود. برگ و ساقه: در ایران از برگ و ساقه گشنیز به عنوان سبزی جات خوردنی استفاده می شود. دانه: در هند، از تخم گشنیز به عنوان یکی از ادویه جات مهم استفاده می گردد. تخم گشنیز ادویه ای است که عطر قوی دارد و از آن در آشپزی ایرانی استفاده می شود. در طب سنتی نیز از آن استفاده می کنند. در ایران از تخم گشنیز برای تصفیه خون و استفاده در شیرینی جات خانگی بهره می برند. از آن برای صنعت عطر سازی هم کاربرد بسیار دارد. ریشه: ریشه گشنیز در آشپزی به ویژه آشپزی تایلند استفاده می شود. کاربردهای دارویی: این گیاه در کاهش اضطراب و بی خوابی استفاده می شود. اثر ادرارآوری این گیاه در انسان، باعث کاهش فشار خون، دفع سنگ های کلیه و مثانه، رفع تجمع آب در بافتها (ادم) می گردد. وب.

گُفت، گُفته، به گُفته = گفت، گفته، به گفته ی (مشوره)؛ مَأْس أم به گُفته و ے چود = ما به گفته ی (مشوره) او کردیم؛ مو پد گُفته: "پد نالایق" = به گفته پدرم: "او نالایق است".

گُفته = قسمت دوم کلمات مغلق که اشاره به جمع میکند؛ یا گروپی (گروه) از اشیا اشاره میکند؛ یو کخای ~ توید = گروه زنها رفتند؛ وهذ شیگ-گُفته-ببین ببید = گروه گوساله ها گم شدند. م. خبل.

گُفته گوی (گُفتِگوی)، گُفتِگُوی = گفتگوی؛ گُفتِگُوی چ. = گفتگو ک.

گُل احمدے = گل احمدی، نوع سیب؛ ~ غله دے، راشْت ته سوْد = سیب گل احمدی کلانتر و سرخ میشود.

گُل امبُونک، گُل امبُونک = گیاه شباهت به سمارق که زیاد تر در لب جویبار ها می روید.

گُل بهند ۱، گُلے بهند = گردنبندها را می توان به مدل های مختلف زیر تقسیم بندی کرد: گردنبند دارای زنجیر با و یا بدون آویز (نگین)، گردنبند طوقی (که مانند دستبند به دور گردن بسته می شود و آویزان نیست)، گردنبند های بلند که می توان چند دور آنها را دور گردن ببچانیم و ... تاثیر مدل گردنبند: امروزه مدل های مختلفی برای گردنبند وجود دارد که استفاده از آنها به مدل صورت و بالاتنه و لباس شخص مرتبط است. گردنبند طوقی برای گردن های بلند مناسب است ولی برای گردن های کوتاه مناسب نیست. البته گردنبند های طوقی خیلی باریک، برای گردن های خیلی بلند و باریک مناسب نیستند. برای گردن های کوتاه گردنبند دوتایی ظریف خوب است (که باید با لباس یقه هفت یا یقه باز پوشیده شود و بلندی گردنبند تا بالای سینه ها باشد) گردنبند های بزرگ و بلند سینه ها را بزرگتر نشان می دهند. برای افرادی با سینه بزرگ آویز های کوچ چند تایی مناسب است این آویز ها باید بالای چاک سینه قرار بگیرد. برای افرادی با شانه های مایل یا چاق، گردنبند های ظریف رشته ای مهره دار یا مدل های هندسی (مثلاً مکعبی) مناسب می باشد (منبع: سایت ارژن مارکت). گردنبند نباید روی مرز یقه لباس قرار بگیرد. با لباس یقه صاف بهتر است گردنبند استفاده نشود و به جای آن گوشواره استفاده شود. با یقه بسته مانند یقه پولو زنجیرها و آویزهای ظریف کم ارزش به نظر می رسند اما چند لایه گردنبند بلند و چندتایی پر زرق و برق مناسب

است. برای تاپ‌ها و بلوزهای رکابی گردنبندهای بلند چند رشته‌ای مناسب است. گردنبندهای بلند معمولاً باید حداکثر تا بالای ناف باشد. وپ؛ وَم غهخ گُل بهندپن-پن مورد خُش یت= گردنبندهای آن دختر خوشم آمد؛ یه گُل بهند سفخ= یک بند مهره م. گُل بهند.

گُل بونگ، به گُل بونگه = در پی پالیدن (درخواست) معشوقه.

گُل جُمود = سبب خورد.

گُل دسته = دسته یی گل؛ دے یه ~ گُل مورد دهک = برایم یک دسته گل بده..

گُل دوزے = گل دوزی.

گُل دُون = لای برای دیوار.

گُل شوذ، **گله شوذ** = سنج تلخ، کام، کهام (نام علمی: *Hippophae rhamnoides*) نام یک

گونه از سرده سنج تلخ است. خصوصیات گیاهشناسی: گیاه "سنجد تلخ" درختچه ای خاردار و به ارتفاع یک تا سه متر که به حالت وحشی و به صورت انبوه در زمین های آهکی می روید و از ریشه آن پاجوش های زیادی خارج می شود. برگ های آن باریک، دراز، نوک تیز و به طول پنج تا شش سانتیمتر می رسد. فاقد دندانه بوده ولی دمبرگ بسیار کوتاهی دارد. سطح فوقانی برگ، سبز خاکستری و سطح تحتانی آن نقره ای پوشیده از فلس مایل به خرمایی است. گل در اواخر بهار ظاهر می شود و رنگ آن مایل به سبز است و دو نوع نر و ماده دارد. میوه کوچک کروی تا بیضوی و به رنگ زرد مایل به نارنجی با طعم ترش است. وپ.

گُل فنجون، **گُر فنجون** = نان با پیاز و چارمغز) کلپسَنخک ات پیاز ات غوز کِنبن الهلش، یهنبن سَند تے، خو سوذ گُل فنجون-نان ارزن را با پیاز و مغز بالای سنگ نرم میکنند، میشود "گُل فنجون".

گُل ماله = گُل ماله.

گُل مایه = ماهی قزل آلا (به انگلیسی: Trout)

یا گُل ماهی از نوع ماهی های سردابی است و در زیر گروه ماهی های آزاد جای می گیرد دارای بدنی فشرده و داری باله دمی بزرگتر از ماهی

آزاد است. ساقه دمی آن مرتفع، سر کند و قسمت خارجی باله دمی تقریباً صاف است. تعداد فلس بین باله چربی و خط جانبی ۱۹-۱۴ عدد و به طور متوسط حدود ۱۶ عدد می باشد. تعداد خارهای اولین کمان آبشش بین ۵-۲ عدد است که به شکل شمشیر بوده و در پایین به شکل دکمه درآمده اند. حداکثر طول بدن ماهی قزل آلا ۱۴۰ سانتیمتر و وزن آن تقریباً به ۵ کیلوگرم می رسد. وپ.

گُل منخ = میخ با سر گلان؛ دے ~ مورد دهک = آن میخ را برایم بده.

گُل نافک = بب. گِر نافک.

گُل نئخ، **گُل نهخ** = نشانه در پیشانی (چارپان کلان).

گُل = ۱- گُل؛ ۲- اسم خاص (مذ)؛ گُل محمد، گُل میر، گُل بنکف؛ اسم خاص (مث)؛ گُل بیگم، گُل نار، گُل بهار، ماه گُل. م. کِبُن، کِبُنند.

گیلاس = گیلاس، آلوکک به میوه بسیاری از درختان سرده پرونوس گفته می شود که دارای هسته و گوشتدار است. ترکیه، ایالات متحده آمریکا و ایران از عمده تولیدکنندگان میوه گیلاس در جهان هستند. میوه گیلاسی که خرید و فروش می شود معمولاً ارقام گونه های محدودی مانند: گیلاس شیرین (گیلاس خودرو) و گیلاس ترش (آلبالو) هستند. نام «گیلاس» به درخت گیلاس هم گفته می شود و گاهی اوقات در مورد بادام و درختان گلدار مشابه سرده پرونوس مانند «گیلاس تزئینی» یا «ساکورا» هم استفاده می شود. گیلاس وحشی ممکن است به هر یک از گونه هایی که بدون کاشتن رشد می کنند اطلاق شود، گرچه در جزایر بریتانیا اغلب به گیلاس خودرو با نام «گیلاس وحشی» اشاره می شود. گیلاس دارای گونه های متعدد و در تمام ایران پراکنده است. از گیلاس علاوه بر مصرف به عنوان میوه خام، مربا و کمپوت ساخته می شود. برگ آن به صورت دم کرده برای درمان بیماری کلیه و کبد مورد استفاده قرار می گیرد. میوه گیلاس در سلامت چشم، سلامت پوست، پیری و کاهش وزن بسیار مؤثر می باشد. این گیاه احتمالاً از منطقه ای بین دریای سیاه و دریای خزر منشأ

گرفته است؛ ولی به نظر می‌رسد که در زمانهای قدیم آن را به اروپا برده باشند. بیشتر ارقام کشت شده آن در سرتاسر دنیا از اروپا منشأ گرفته‌اند، ولی تعدادی از ارقام مهم، در مناطق گیلان خیز محلی انتخاب یا اصلاح گردیده‌اند. وپ.
گلاسک = پیاله گک.

گلخن = آتش؛ **گلخن دند** = آتش زدن.

گلدون = گلدان.

گلزار = گلزار.

گلغنچه = ۱- گلغنچه؛ اسم خاص (م.ث.) گلغنچه. م. غنچه.

گلک = آبله، یک نوع بیماری واگیر بود که عامل آن یکی از دو ویروس آبله درشت یا آبله ریز تشکیل شده است. آخرین نمونه طبیعی ویروس آبله در اکتبر ۱۹۷۷ تشخیص داده شد و سازمان جهانی بهداشت ریشه‌کن کردن بیماری را با انجام عمل پیشگیری آبله‌کوبی «از سطح زمین» در ۱۹۸۰ تأیید کرد. ویروس آبله در رگ‌های ریز پوست، دهان و گلو جای‌گیری می‌کند. گمان می‌رود که آبله ۱۰۰۰۰ سال پیش از میلاد در میان مردم پدید آمده باشد. شاید نخستین نشانه پدیداری آبله جوشهای چرکی یافت شده در بدن مومیایی شده رامسس پنجم، فرعون مصر، باشد. تا قبل از اینکه محمد بن زکریای رازی کتاب «الجدری و الحصبة» را بنویسد آبله با سرخک یکی گرفته می‌شد رازی در این کتاب که کهن‌ترین و مهم‌ترین کتابی است که پیرامون آبله و سرخک نوشته شده است، این دو بیماری را دو بیماری جداگانه دانسته به بیان تفاوت‌های آن دو پرداخت. گمان می‌رود که پیرامون ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیون مرگ در سده بیستم از آبله بر خاسته باشد. وپ.؛ ~ مو-تے-یے رحم چود = آبله بالایم رحم کرد.

گلک = گلک (گل)؛ **گلک فے یے**، تو خورد ز نژام، **بنجک فے یے**، تو پرنز ام = اگر گلک میبودی، تو را میگرفتیم، اگر آب میبودی، تو را مینوشیدیم (از ترانه).

گلکن بیخ = روی آبله دار. م. گربهش.

گلجک = بب بلغاچبک، بلغاچک.

گلجک = بب. بلغاچبک.

گلگون = گلگون.

گلگون پوین = گلگون-پوش.

گلنبرداو، **گلنبرداو** = ۱- پیچ-پیچیدن، چرخیدن، گشتن؛ مے دارگ ام گلنبرد، گلنبرد خو، داد ام = من این عصا چوب را چرخاندم چرخاندم و زدم؛ یو پس خائے مو لب گلنبرد = او مرا همراهی خود زیاد گشتاندم. م. نبرداو.

گلنبرک، **گلنبرجک** = چرخش.

گلو بهند = گلو بند، جز یا بخش افسار؛ دے قارج ~ ده = گلو بند اسپ را بسته کن. م. گل بهند.

گل-وپخون = آویزان، کشاله.

گله بون = چوپان.

گله گاو، **گله گاو** = گله گاو؛ ورزاو، ورزا (تلفظ varzâw، آمیزه‌ای از ورز و گاو) گاوی را گویند که زمین بدان شیار کنند، یعنی گاو کشاورزی. ورزا در زبان تالشی، مازندرانی، گیلکی و لری (لری بختیاری، بوراحمد و لری خرم‌آبادی) به معنای گاو نر است. در آیین میترایی ورزا قربانی می‌شده است. همچنین تالشان نیز در آیینهای مختلف ورزا یا گاو نر را قربانی می‌کنند. وپ.

گله، **گله** = گله، رمه، گروه.

گله = گله، شکایت؛ مو-ند اس تو یے چیز ~ نه-فد = من از تو هیچ گله نداشتم.

گله = قسمت دستگاه خیاطی برای جدا کردن پایه و تشکیل حلقه.

گله-دارگ = چوب کلان دستگاه بافندگی (بالای چوبیکه دستگاه بافندگی محکم است).

گلو ۱ = بب. گلی.

گلو ۲، **گلو** - **گلو** = احمق، کسیکه به گپ کم میرسد.

گلو-گلو = بب. گلی.

گلی، **شغ** / **درم**. **گلو** = گلی، صدا، برای بز در وقت دوشیدن؛ اس فح ته گلی-گلی لوفین = برای بز "گلی-گلی" میگویند؛ فح زبنت خو، لوفین گلو = (وقتی که) بز جست و خیز میزند، برایش "گلو" صدا میکنند؛ خو فح گلو-گلو کن ات یه ته خو بنو فذ نید = بزت را گلو-گلو صدا کن و آن شیرش را میدهد.

گله-بنوش، **گله** - **بنفشه** = گل بنفشه.

گُلے-مپلس=۱- گل میموسا یا گل قهر و آشتی (نام علمی: *Mimosa pudica*) یا گل حساس گیاهی یکساله یا چند ساله با خصوصیت نادر واکنش به تکان یا شکستن است. این گیاه به حرکت واکنش سریع نشان داده و وقتی به هر قسمت از آن دست می‌زنید برگ‌های کوچک همان قسمت، خود را جمع می‌کند (تنجش)، مثل یک موجود زنده که قهر کرده باشد و حدوداً بعد از ۴-۵ دقیقه برگ‌هایش را باز می‌کند که به مثابه آشتی کردن اوست. این گیاه بومی آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی است. ویژگی‌ها: گل قهر و آشتی بیشتر به خاطر حرکات سریع گیاهی شناخته شده است. همچون تعدادی از گونه‌های گیاهی دیگر، این گیاه قادر است در هنگام خواب یا تغییر محیط، جهت‌گیری برگ‌ها را تغییر دهد. در این گیاه، شاخ و برگ‌ها در هنگام تاریکی بسته شده و در هنگام روشنایی باز می‌شوند. همچنین به عوامل محیطی دیگر، همچون تکان، تماس، گرما و وزش با بستن برگ‌ها واکنش نشان می‌دهد. وسپس گل بسته میشود. وپ: ۲- ظریف؛ محبوب؛ تو-ت ~، وُز ته تو نه لهک أم= تو محبوب من استی، من تو را تنها نمیگذارم.

گُم: به گم-ات شُم= بیهوده؛ دهن‌پن مس به گم-ات شُم خو پول پِنسُت= آنها هم پول خود را بیهوده گم کردند؛ گُم س. = گم شدن؛ وے مال دُنیا فُگت گُم سُت= همه دارایی او گم شد؛ گُمے ناخار چ= برای همیشه گم ک.؛ ناپدید ک.؛ گُمے ناخار= همیشه گم ش.؛ ناپدید ش.؛ مو فارج گُمے ناخار سُت= اسپ من ناپدید شد.

گُمارتاو= رحم کردن، اجازه دادن، سفارش دادن؛ خدای مه-گُمارت، آگه نی چرخه وے نید خو دُوند= خداوند رحم کرد اگر سنگ چرخ او را میزد و خلاص.

گُمباو پُخ، گُمباو پُخک= الاکلنگ، الاکلنگ نوعی وسیله بازی است که در آن قطعه چوب یا فلز درازی را بر تکیه گاهی مانند ترازو نهند و دو نفر که از نظر وزنی یک اندازه هستند بر دو انتهای آن نشینند و با انتقال وزن چوب به طرف بالا و پائین می‌رود و افراد به وسیله این بازی

تفریحی، کمی هیجان را تجربه می‌نمایند. الاکلنگ از لحاظ علم فیزیک یک ماشین، و اهرم نوع اول است. وپ.

گُمبونتاو= پیچاندن. م. آگهنتاو.

گُمراه= گمراه.

گُمون= گمان.

گُمونے= گمانی، مشکوک.

گُناه= گناه.

گُنْبِخ= گنبد.

گُنْج= گنج.

گُنْجاره، گُنْجاره= گُنْجاله بازمانده جامدی است که پس از روغن‌کشی از دانه‌های روغنی به جا می‌ماند. بازمانده هر چیزی چون انگور، کنجد، سویا، کرچک و امثال آن‌ها که کوفته یا فشرده و آب یا روغن آن گرفته شده باشد نیز گُنْجاله نامیده می‌شود. کلزا، تخم پنبه، گوآر، آفتابگردان، هسته زیتون، و... از دیگر دانه‌هایی هستند که از آن‌ها گُنْجاله به دست می‌آید. گُنْجاله‌ها از نظر پروتئین و مواد غذایی غنی هستند و برای خوراکی‌دهی به ماکیان، ماهی‌ها و دیگر حیوانات ارزشمند هستند. گُنْجاله‌ها را معمولاً پیش از فروش به قطعات کوچک‌تر می‌شکنند یا آرد می‌کنند. گُنْجاله برخی دانه‌ها از جمله کرچک و درخت جلا برای خوردن سمی است و از آن‌ها تنها به عنوان کود بهره می‌گیرند. گُنْجاله‌های روغنی به خاطر داشتن میزان پروتئین بالا، می‌تواند به عنوان مکمل غذایی در نظر گرفته شود. شماری از گُنْجاله‌های روغنی به ویژه انواع خوراکی آن، برای فرایندهای زیست‌شناختی به عنوان سوبسترا، پیشنهاد شده‌اند. از آنها در فرایند تخمیر برای تولید آنزیم‌ها، آنتی‌بیوتیک‌ها، قارچ‌ها، ویتامین‌ها و آنتی‌اکسیدان‌ها و سایر موارد استفاده شده‌است. ماده جامد بازمانده از گندم و برنج، سبوس، از نیشکر، باگاس و از چغندر، تفاله نامیده می‌شود. در نیال از گُنْجاله گردوی ایرانی در آشپزی بهره می‌گیرند. وپ.

گُند= کند.

گند-بئرخ = قبرغه خورد (از حیوانات)؛ سَر
آخرون گند-بئرخین = در آخر-قبرغه های خورد
استند.

گند-رهنگ = کند رنگ (کند رقم).

گندگے، **گندگرے** = گندگی، گندگری.

گندم خار = پرندہ. گندم خوار. م. ژندم خار.

گندہ جن = گندہ، خراب.

گندہ فعل = گندہ فعل.

گندہ = گندہ.

گندہ-بوی = بوی گندہ.

گندہ-درو = گندہ درو.

گندہ-کارے = گندہ کاری.

گندیس = بدن، لاشه؛ خو بنیج گندیسٹ ام نہ
فود = من حتی لاشه گاو خود را نیافتم؛ شیخ. دے
شیگ گندیس-بت تر کہ چو؟ = لاشه گوساله را
چه کردید؟ م. مُرذہ.

گنہ = طرف؛ آرم هج ~ پوند نہ فُده = به
انطرف (طرف پاهینی) راه نبود.

گنہگار = گنہگار.

گنہگارے = گنہگاری.

گوا = گواه. م. شاهد.

گوا-زن، **گوا-ذہنیج** = گواه دهنده.

گواہے = گواہی.

گوچ = شپشک یا سوسک مشنگ (Bruchus
Bruchus)؛ مَاش اند ته مَنسارج ~ ذید، پد اس
گرمے سوڈ = از ما مشنگ را سوسک میزند،
این از گرمی میشود؛ مَاش مَنبے ~ زاد =
سوسک مشنگ، باقلا ما را زد.

گورستون = گورستان.

گوز، **گوزن** = گوزن به اعضای خانواده گوزنیا
(Cervidae) در راسته جفت‌سمن گفته می‌شود.

آن‌ها حدود ۲۷ تا ۲۸ میلیون سال پیش از
گاوسانان جدا شدند و اکنون حداقل ۹۰ گونه زنده
از آن‌ها در نقاط مختلف دنیا زندگی می‌کنند.

جنس نر تمام گونه‌های گوزن به جز گوزن آبی
شاخ دارد اما در بیشتر گونه‌ها به جز گوزن
شمالی جنس ماده شاخ ندارد. شاخ گوزن‌ها
تفاوت مهمی با سایر حیوانات شاخ‌دار مثل
گاوسانان و کرگدن‌ها دارد. شاخ آن‌ها دائمی
نیست و هر سال می‌افتد و به جایش شاخ جدیدی

می‌روید. گوزن مشک در واقع به خانواده
گوزن‌ها تعلق ندارد و عضو خانواده مستقلی به
نام Moschidae است که به گاوسانان کمی
نزدیکتر است تا به گوزن‌ها. گوزن به حیواناتی
نشخوارکننده از خانواده گوزنیا در راسته
جفت‌سمن گفته می‌شود. نرها شاخ‌های بلند و
نسبتاً پهنی دارند. رشد شاخ‌ها از یک سالگی به
بعد شروع می‌شود، ولی شاخ‌ها از دو سالگی
ظاهر می‌گردد. در اواخر فصل زمستان شاخ‌ها
می‌افتند و شاخ‌های جدید بلافاصله شروع به رشد
می‌کنند و در تابستان تکمیل می‌شوند. این
حیوانات در یک آن می‌توانند به شدت وحشی
شده و به انسان حمله کنند و طعمه را چه مرده و
چه زخمی در همان محل رها کنند. وپ.

گوش = گوش.

گوبنت = گوشت.

گوبنتن = گوشتی.

گوبنوار = گوشواره.

گوبنه نین = گوشه نشین.

گوبنه = گوشه.

گه، **گا** = گاهی، گاهی اوقات؛ **وژ چرت** **زهم گه**
خو، **دذ فا ترم سداو فناو ام** = گاهی من فکر
میکم و باز دلم نمیشود آنجا بروم؛ **گه-یهم قنتت**
فده = گاهی اوقات ما یکجا بودیم؛ **گه وخت** =
گاهی اوقات؛ **خورم گه وخت** راست یازد = گاهی
اوقات خواب راست میباید.

گهپ = گپ.

گهپ-چه = **گهپ** = گپ، سخن؛ **شیچین و هذ گهپ** -
چه - **گهپ** = سخ = حالا آنها با هم آشتی کردند.

گهپ-دون = گپ دان.

گهپک = آهسته گفتن در گوش کسی، نجوا، نجوا
گپ زدن.

گهپ-گهپ = گپ-گپ.

گه-جا = جایی، در جایی؛ ~ **سپن ام وم ژیر**، ~
بهر دزد ام ات، دے **تے یام ک-آری وم پرفینت** =
جایی آن سنگ را بلند کردیم، جایی آنرا تیله
دادیم و به همین طور آنرا انداختیم.

گهچ کارے = گچ کاری.

گهچ = گچ، تباشیر.

گهچ-ذانچن = گچ زده.

گهچ-ذهبیچ = گچ زن (رنگمال).
گهچن = گچی؛ وبف اند ~ زمین = زمین آنها گچی است.
گهرم = گرم.
گهز = چوب برای اندازه گیری طول (یک گز مساوی به یک متر است).
گه-گه = بب. گه.
گه-گیر = گاهی؛ دوند وئر موند قُد ~ اُم گُج نیژد = اینقدر هنر داشتم، گاهی بز می کشیدم.
گهل = پسوند نامی برای جنس مٲ؛ سَفی گهل = زن سر سفید؛ راشت گهل = سرخ سر.م. گیل.
گهند: گول-ات گهند = گنگ؛ و هذبِن قُرٲ گول-ات گهند = آنها هر دو گنگ استند.
گور جاعے = جای منزجر، متنفر (شده).
گور خونه = گورخانه (نام محلی در نزدیک قبرستان در بجو شغنان).
گور-قبر.
گور کاوک = گورکن ها (Badgers) جانورانی مهره دار و همه چیز خوار از خانواده راسویان (Mustelidae) هستند. گورکن ۱۱ گونه مختلف دارد. ساختار آرواره گورکن چنان است که به آن امکان قفل کردن می دهد، اما حرکت افقی آرواره اش نسبت به پستانداران دیگر محدود است. نوع اروپایی آن بزرگتر است. گورکن ها بدن کوتاه و چاق و پاهای کوتاه دارند که برای کندن مناسبند. سر آن ها مثل راسو کشیده و گوش هایشان کوچک است. صورتشان سیاه است که چند لکه سفید دارد. بدنشان خاکستری رنگ است. خطوطی با رنگ روشنتر از سر تا دم را می پوشانند. پاهایشان تیره رنگ و شکمشان خاکستری روشن است. طول گورکن بالغ می تواند به ۹۰ سانتیمتر و وزنش به ۱۰ کیلوگرم برسد. گورکن ها روز را در لانه های زیرزمینی می گذرانند و شب ها جهت شکار و تغذیه بیرون می روند. بعضی از این لانه ها بسیار بزرگ و پیچیده هستند. گورکن ها انفرادی یا گروهی (از ۲ تا ۱۵) زندگی می کنند. آنها از خود و بچه هایشان با سرسختی دفاع می کنند؛ حتی در مقابله با حیوانات بزرگتری مثل گرگ یا خرس. سرعت دویدنشان می تواند به ۳۰ کیلومتر در

ساعت برسد. این جانور پنجه های نیرومندش را برای نفوذ به لانه موریانه یا کندن زمین برای جستجوی غذا به کار می برد. گورکن ها موجوداتی خجالتی و شبگردند. همه انواع گورکن ها مهارت زیادی در حفر کردن زمین دارند و با استفاده از چنگال های دراز پاهای جلوی خود، زمین را می کنند تا غذا به دست آورند یا نقب بزنند. گورکن ها به طور کلی موجوداتی بی آزارند و با وجود دندان های قوی بیشتر از طعمه های کوچک و گیاهان تغذیه می کنند. بینایی آن ها ضعیف است، ولی حس بویایی و شنوایی بسیار قدرتمندی دارند. وب.

گور کن = قبر کن.
گول = گنگه، لال.م. ٹیک.
گولٲ = بی سرو صدا، بی صدا؛ و هذ بچگله بین بن تاید خو، نُر یم چید ~ = آن بچه ها رفتند و امروز این خانه بدون سر و صدا است؛ فُکٲن تیخ خو یم رَمونه ~ = همه رفتند حالا زمانه بی صر و صدا است.

گوله-گیرے: گوله-گیرے چ. = شوخی: شوخی ک.؛ بازی دادن؛ تو مو گوله-گیرے کنے = تو مرا بازی میدهی.

گوی باز، گوی بازیچ = بازی کن جوگان.

گوی بازے = جوگان بازی.

گوی = توپ جوگان بازی.

گوی-بنبٲت = جوگان بازی (پباده).

گچ = بزغاله.

گچ = خطله از پوست، تر، نم.

گچه-گچ = صدای کردن بز.

گیگرد = بب. گیگرد.

گیگرد-چوب = بب. گیگرد چوب.

گیا = گیاه.

گیرموره = بب. گرموره.

گیگرد = گوگرد.

گیگرد-چوب = گوگرد چوب.

گیل، گهل، کهل = سر.